



دهه... اینها میخوان کمک کنن؛ اینها که همه بچه هستن! حتماً فکر کردن که ما داریم قایم موشک بازی میکنیم که اینهارو فرستادن!



هی! شجاع باشین! دیگه رسیدیم!
کمکیها اومدن



اینجا... زن من...
بر ناره وسا ئل را بده.



بقیه پشت سر ما هستن، و یک گروه هم از راه کوهستان داره میاد...
مجروحین کجان؟



بقیه سر نشینان هواپیما با نگرانی مراقب کارهای لین هستند. شک و تردیدی توأم با بی اعتمادی بر آنها حکمفرما است.



حالا حالم بهتره...
حالم خوبه...



شما بگارتون اطمینان دارین... منظورم اینه که چه مطمئن باشین یک کار دارین میکنین دکتر بزودی خودشو بیا میبرسونه.
یک مسکن ساده است.



تیریک میگم! اول خیال میکردیم شوخیه. بهر حال این بیچارهها خیلی مدیون شما هستند.
کار ما هنوز تمام نشده... آقای سرخلبان من باید با شما حرف بزنم.



بعد...
دوشیزه خانم.
خانم... خواهش میکنم...
خانم... لطفاً...
خانم. اینجا... شوهرم...

شما این منطقه را نمی‌شناسین. این دره تنها محل آب گیر این منطقه است این جریانه‌های کوچک آب علامت یک خطر بزرگه!



خوب... دریکه اینجا کسی صدایمونو نمی‌شنوه. باید کاری کرد که اونها نترسن...



بهر ترتیبی که شده باید خوب باین ترتیب چکار باید کرد؟ ازین گودال مرگبار فرار کرد. از کوه باید رفت بالا!



یک چیز دریکه... این کوهها گچی هستند و از خیلی جاهاش آب باینطرف سرازیر میشه. فکر میکنم بزودی ریزش کوه در اینجا شروع شه. شاید تمجب کنین اگر بشنویین که باین میگن...



آنها از هر طرف اینجا جمع میشن بدون اینکه راه نفودی داشته باشن. هواپیما در چنین گودالی سقوط کرده و این گودال بزودی پراز آب میشه!



وررووم... رومب!



آقا چون ما فیلم بازی نمی‌کنیم. من نمی‌تونم قبول کنم که... که از آخرین شناستون استفاده کنید و اونها را نجات بدین؟



گروه کمکی از اونطرف میاد... باید بطرف آنها بریم!

با این افرادم جروح و مسافرای سالخورده و بچه‌ها چطور می‌تونیم اینکارو بکنیم؟





وای. بر نارد!!



آخ!



مواظب باشین!



اون جان منو نجات داد. من خشکم زده بودو اذمتواز مسیر سنگ باون طرف هل داد... و خودش در عوض صدمه دید پاش شکسته... بییم... نفسش تند شده... نوک انگشتهاش هم سرد شده...



دارم میام بکمکتون...
تکونش ندین.
باید مواظب جراحات داخلی باشیم!



مجروح شده! اون سنگها بهش خوردن!



بهر حال باید حرکت کنیم. یک برانکار توی هواپیماست... با محکم بستن او شاید بتونیم... این کار اشکالی نداره؟
چاره‌ای نیست اولی باید خیلی احتیاط کرد!



تمام علامتهای خونریزی داخلی در او دیده میشه... من فشار سنج خون ندارم ولی اطمینان دارم که فشار خونش داره پائین میاد... سر خلیان جان بر نارد در خطر ه.

خدای من!



خوب اگه یک شکستگی که ساده است...
مهمتر از اون ه که فکر میکنین!



آب داره بالا میاد!!!



اطاعت قربان... اما زمین رو ملاحظه کردین؟
چی؟ زمین رو؟ آه!!



راستی... آقای سر خلیان...
آه. زودتر برانکار رو بیارین!



بر نارد راست میگفت!
اگر اینجا به ونیم مثل موش توی آب
غرق میشیم!

آب داره بالا میاد، نگاه کنین!

نه. ما سوار بدنه
هوایما میشیم!

باید فرار کرد!

سرخلبان شما باید مداخله کنید.
اینها نباید خونسردیشونو از دست بدن!



متاسفم!
آخ!



هرچه فرمان دادی بشه. تقصیر خودته که ما
به این روز افتادیم... دیگه لازم نیست
دستور بدی!



خانها، آقایون... هر دستوری که میدم انجام
بدین ولی آرام باشین...
آه... نه.



وقت نیست
حرکت کنید!

فرمانده... برای بالا بردن برانکار و
آدمهای ضعیف احتیاج به طناب داریم...



هرچه دستور میدم باید بدون
چون و چرا انجام بشه. هر مرد
سالم، یک مجروح و یا یک بچه
با خودش برداره و حرکت
کنه!



اوه. نگاه کنین! بکمکمون اومدن!
!?!



... فقط زخمی شدن بر نارد باعث
شد که اونها حرکت کنن... تو
راحتما می راهبند بگیری... زود باش.
تازه حالا هم
خیلی دیره...



این کار می بایستی
بدون از دست دادن وقت
انجام میشد و...؟!؟



آهای. لین!
خدای من رو پرت و
بقیه هم بالاخره رسیدن!



ما رسیدیم!

خیالتون راحت باشه!

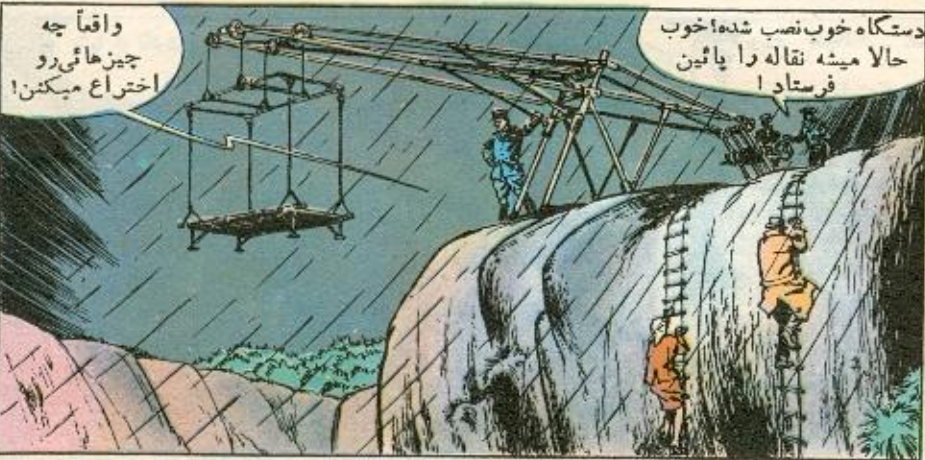
آهای!



روبرت، نردبانها برای آدمهای سالم خوبه اما... بقیه...؟



روبرت، گروه کمکی، این يك معجزه است! لین، ما موفق شدیم، تله شیطان شکست خورد!



واقعا چه چیزهایی رو اختراع میکنن!

دستگاه خوب نصب شده! خوب حالا میشه نقاله را پائین فرستاد!



اشکالی نداره. به سازمان غارشناسی خیر داده شده. و اونها تازگیها يك وسیله جدید دریافت کرده اند... بله... نگاه کن دارن دستگاه رو کار میدارن.



...
ارووه!



و باین ترکیب «لین» شروع کرد پله به پله از نردبان بالا برود... ولی در آخر فشاری که در ساعات آخر به اعصابش رسیده بود چشمهایش سیاهی رفت



من میرم سراغ آخرین نفرانی که باقی ماندن لین. توهم خیلی خسته ای...



خیلی عالی! واقعا يك آسانسور صحرایی!

يك كشف تازه! این بازو های تلسکوپ که روی بدنه این نقاله هست، احتمال خطر برخورد با صخره ها را کم می کند!



نه من خواب می‌بینم...
این صدا...



در این موقع دوباروی پر قدرت «لین» را
از سقوط نجات میدهند، «لین» در حالیکه
نیمه بیهوش است این صدا را میشناسد...



لین!



همه رفتن بالا... تمام مجروحان حالشون خوبه
و سالمند اگر برنارد هم حالش خوب بشه
دیگه غصه‌ای نداریم...

خدای من، برنارد...
راست میگه!



من یکساعت بعد از حرکت تو به دهکده
رسیدم... نمی‌دونم با چه سرعتی خودمو به
گروه کمکی رساندم... اصلاً یادکردنی
نیست.



پاپا... تو؟... تو اینجا؟!

لین،
دختر شجاع من!



در همان وقت در بالای قله کوههای تله
شیطان مثل آن بوه که زمان متوقف شده
است بیشتر به امید شانس و در زیر نور
لرزان چراغهای دستی، دستهای جراح
برای زنده نگهداشتن «برنارد» بکار افتادند



دکتر لمبارد... شما این
جوونرو معاینه کردین؟

من جراح نیستم ولی
دست سر نوشت شما را پرسو
این راه قرار داده. زگهای
این جوون پاره پاره شده و
باید فوراً جراحی بشه...



پاپا برنارد بود که همه کارهارو انجام داد.
باید نجاتش بدی!



و نزدیک آخر تعطیلات...
«لین» با اینهمه زحمتی که کشیدی از تو خیلی
بمتشکرم. این حادثه جولی افسانه‌ای بود.
میدونی نین که اسم تله شیطان را عوض کرده اند؟
و از این بعد در دهکده تله شیطان را
باسم «درد» لین معرفی میکنند!...



فرزندان من، قهرمان
شما بزودی خوب خواهد
شد... ولی با وجود این
تله شیطان آخرین کاش
او خواهد بود...



و بعد از یک زمان پر از دلهره و تگرانی...
بله البته اگر وقت را
صرف رفتن به منزل برای
گذشتن لباسها بپوشیدن
به اینجا نمی‌رسیدم و
شکست می‌خوردیم.

معجزه کردین! یک معجزه
واقعی همکار عزیز! من تکران
شده بودم که مبادا کارتون با
شکست مواجه بشه

پایان

اگر داستانهای سرگرم کننده و هیجان آور
دوست دارید، ماجراهای تن تن و میلو را بخوانید.



انتشارات یونیورسالی

شماره ثبت کتابخانه ملی $\frac{1037}{5210/122}$ چاپ مدرن - تهران

قیمت فروش ۲۴۰ ریال